

تاریخ‌نگاری ایران در قرن بیستم (حافظه، فراموشی، دروغ پردازي)

نویسنده: کامران صفامنش
مترجم: پروانه نادرنژاد

تاریخ‌نگاری ایران در قرن بیستم در خصوص همبستگی دولت ملی تا حد زیادی به‌واسطه پروژه‌های سیاسی بحث‌انگیز شکل گرفته است. [تاریخ‌نگاری] نوشتن درباره تاریخ مردمی است که از مرحله‌ای منفعل به مردمانی با اراده و مصمم بلوغ یافته‌اند (تبدیل شده‌اند) که از طریق دولتی مدرن با مرزهای باثبات و مشخص ملی که قاطعانه بر گذشته ضبط شده و ساخته شده و ماندگاری تکیه دارد که این گذشته به‌طور قوی و بیش از پیش از طریق سیاست کنونی بازسازی شده است. تلاش برای [یافتن] ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی برای زندگی مردم در قلمرویی مشخص و دارای هویت شناخته شده ضرورت دارد و حتی به عنوان ملتی ارضی تا تداوم ارضی داشته باشند. اما این امر اغلب منجر به استقلال آنها می‌شود.

به هر حال در ساختار دولت مدرن نه تنها [وظیفه] سیاست حاضر است که گذشته را بازسازی کند؛ همچنین وظیفه تاریخ‌نگاری ارائه شناخت از یک رژیم و مشروعیت بخشیدن به اقتدار آن از طریق بازسازی فرهنگ سیاسی به‌واسطه خاطرات منتخب از گذشته حتمی است. ارتباط با گذشته فرضی یا واقعی، الحاق به دودمان‌های اصیل یا ساختگی یا حتی اسناد جعلی در علم سیاست تبدیل از یک هویت ارضی یا دولت ارضی به هویت ملی و دولت ملی استثنائی نیست. همه این وظایف در دستور کار تاریخ‌نگاری قرار دارند و دارای مشروعیت هستند به‌منظور شکل دادن به پیوند ناگسستنی و مهم با گذشته دوران‌سازی که توانایی دارد شکاف بین مبدأ و واقعیت آن را پر کند. عمل به چنین تلاشی با سردرگمی و تعلق خاطر بسیار زیادی خاتمه می‌یابد. این امور همواره سؤال‌آلودی از قبیل اینکه چه کسی در جستجوی ریشه‌های [تاریخی] اش و نگارش گذشته‌اش است؟ خاطره از آن چه کسی است؟

خاطرات آن‌ها به چه کار می‌آیند؟ آیا طبقه، جنسیت، وابستگی قومی یا مذهبی واقعاً در ضبط گذشته کشور مهم است؟ اگر تاریخ همان طور که ای. اچ. کار استدلال می‌کند، گفتگوی بین هم اکنون و گذشته است، پس فرهنگ سیاسی کنونی تا چه حدی مورخان را به معرفی مشخصی از گذشته‌ای که بسیاری از نیازهای سیاسی روز را پاسخ می‌دهد، رهنمون می‌سازد؟ آیا کسی می‌تواند درباره تاریخ یا تاریخ‌های یک ملت صحبت کند؟ تاریخ‌نخبگان یا تاریخ‌فروستان؟ تاریخ جنسیتی یا تاریخ غیر جنسیتی؟ تاریخ صوری یا تاریخ اقلیت‌ها. تاریخ‌نگاری با پرسش‌های متعددی مواجه است که از یک یا چند راه، قصد دارد فرهنگ سیاسی را بازسازی کند و هویت یا هویت‌های جدیدی برای دولت ملت‌های در حال ظهور بسازد.

با این حال نباید خود را فریب دهیم که قضاوت ما درباره گذشته، تغییرناپذیر است، در حالی که مورخان غالباً تمایلی به نگارش درباره معاصران ندارند. داستان آن‌ها درباره گذشته و تجزیه و تحلیلشان از گذشته به واسطه نیازها و اعمال امروزی شکل گرفته است. در حال حاضر است که صنایع و فنون ضبط گذشته، آن هم گذشته قطعی، گذشته انتخابی که از طریق منشور امروز ما به زمان حاضر می‌رسد، این امر ممکن است در پروژه‌های فراگیر مثل نگارش تاریخ ملی ملتی که هر گروه سیاسی و اجتماعی هم اکنون به ضبط گذشته و مطالعه و بررسی آن بپردازد، مشهودتر باشد. بر این اساس اعتبار وقایع بزرگ تاریخی مثل انقلاب، کودتا یا هر تغییری در بی‌ثباتی حکومت در ارزیابی مختلف در نوسان است. تاریخ‌نگاری قرن بیستم ایران در میان بسیاری از حکم‌های این دفاعیات است. ایران در جریان تاریخ‌نگاری خود، ادوار بسیار مهمی را تجربه کرده است. قرن بیستم از این جنبه دور از استثناء بود. نابسامانی‌های سه جنگ بزرگ (۱۸-۱۹۱۴)، (۴۵-۱۹۳۹) و (۸۸-۱۹۸۰م) موجب مرگ صدها هزار نفر شد. سه کودتای ۱۹۰۸، ۱۹۲۱، ۱۹۵۳م، تغییر روابط قدرت میان نخبگان نظامی و سیاسی و دو انقلاب ۹-۱۹۰۵م، ۸۲-۱۹۷۸م منجر به تغییرات اساسی در ترتیبات سیاسی - اجتماعی شد.

مشابه تاریخ‌نگاری اروپا، این نوع تغییرات شدید در [تاریخ‌نگاری] ایران آشکار شده، بیشتر از هر جای دیگری در زمینه درک جدیدی از تاریخ‌نگاری بوده است. تا قرن بیستم تاریخ‌نگاری ایران به وضوح از طریق عناصر تبارشناختی، دودمانی و سیاسی اداره می‌شد. تاریخ‌نگاری ایران تحت سلطه عناصر سیاسی، دودمانی و تبارشناختی بود. با این حال، ایران در سراسر تاریخ قرن بیستم و به‌ویژه در دوره بعد از انقلاب مشروطیت (۹-۱۹۰۵م)، شاهد تولد فرهنگ سیاسی جدیدی بود که به شکل‌گیری دولت مدرن کمک کرد. بنابراین به تدریج راه را برای ایجاد یک مکتب جدید در تاریخ‌نگاری ایران هموار کرد.

پژوهش‌های تاریخی در زمینه تحولات اجتماعی خارق‌العاده در قرن بیستم به‌طور آشفتگی و نامنظمی رشد کرده است. می‌توان سه حوزه را در پژوهش‌های تاریخی مشخص کرد. اولین حوزه، تصویر کلان سیاسی، ارتباطات خارجی - نظامی، نمایندگی‌های دیپلماتیک و الگوی نظام باور را توصیف می‌کند. این رویکرد از بالا به پائین حداقل برای صدسال نقش مهمی را بازی کرده، منجر به پژوهش‌های جالبی در مورد جنبه‌های نهادی انقلاب مشروطیت شده است. دومین حوزه شامل مقالات پژوهشی زیادی مربوط به تاریخ اقتصادی، شهری و جمعیت‌شناسی است که نشان‌دهنده رشد آن در نیمه دوم قرن بیستم است. سومین ناحیه پژوهشی مربوط به تاریخ اجتماعی ایران است. حوزه سوم در ایران روند توسعه را کمتر پیموده، اما استیلای جهان‌بینی در نظریه‌های

جامعه‌شناسی منجر به شناخت تاریخ اجتماعی ایران به واسطه برخی از دانشگاهیان شده است. در دهه ۶۰ و ۷۰ روند قابل توجهی در تاریخ‌نگاری ایران ایجاد شد که عمدتاً روی حوادث قرن نوزدهم و بیستم تمرکز داشته‌اند و در میان مورخان از ایران و خارج توسعه یافته که در طول آن زمانی که آرشیوهای دیپلماتیک بریتانیا، فرانسه و ایران به وسیله مورخین مورد استفاده قرار گرفتند. پس از انقلاب اسلامی (در سال ۸۲-۱۹۷۹م) که باعث گسست مهمی با گذشته سیاسی [ایران] شد، علاقه روبه رشدی در خواندن تاریخ گذشته کشور در دو دهه پهلوی و انقلاب اسلامی به وجود آمده است. در دسترس بودن مطالعات آرشیوی جدید راجع به دوران قاجار، به علاقه در حال ظهور (به خواندن تاریخ گذشته) را میدان داده است. به علاوه بسیاری از محققان به طور گسترده‌ای به تفسیرهای تاریخی از ریشه و علل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند، در حالی که در بسیاری از موارد از نظریه‌های برگرفته از جامعه‌شناسی و سیاست الهام گرفته‌اند. در خارج از ایران، در بریتانیا و ایالات متحده جامعه کوچکی از محققان به خصوص پس از جنگ جهانی دوم ظاهر شدند که همکاری‌های مهمی در زمینه تاریخ‌نگاری ایران داشته‌اند.

با وجود این، آن‌ها ترجیحات خاصی را برای نمونه‌ها و جنبه‌های قطعی آن نشان داده‌اند. در اتحادیه جماهیر شوروی، همواره مورخین علاقه‌مند به تاریخ ایران وجود داشته، اما نشریات آن‌ها در چارچوب تحمیلی مارکسیسم - لنینیسم محدود شد. مطالعه دقیق تاریخ‌نگاری ایران در ۱۵۰ سال اخیر، خصوصاً طی قرن بیستم، تلاش منسجمی را به واسطه مورخین ایرانی و غیر ایرانی برای ساخت هویت جدید ایران از طریق مشاهده خاطرات انتخابی و یادآوری در ثبت و ضبط گذشته نشان می‌دهد. فراموشی و بازیابی گذشته انتخابی از طریق انگیزه‌های ایدئولوژیک قومی در دوران سلطنت و در طول حکومت جمهوری اسلامی به منظور ارائه شکل جدیدی از خودآگاهی تحقق یافت. چنین خودآگاهی‌ای برای تثبیت سیاسی در دو دوران رژیم پهلوی و نظام تازه تأسیس اسلامی در ایران ضروری بود تا خود را از گذشته قطعی جدا کنند تا به آنچه گمان می‌کنند، ملحق نشوند. این قضیه به همان اندازه برای هر دو حاکمیت سیاسی اهمیت دارد تا یک فرهنگ جدید آخرالزمانی در شکل جبرگرای پیش‌گویانه و نهایتاً کنترل آینده بسازند. این نوع تاریخ‌نگاری ظاهراً تلاش دارد تا چشم‌انداز جدیدی از گذشته مصون از آرمان‌های آینده بسازد.

این مجموعه از مقالات کتاب حاضر، حاصل سمیناری است که نگارنده در دانشگاه آکسفورد در زمینه تاریخ‌نگاری فرهنگ سیاسی ایران در قرن بیستم سازماندهی کرده‌ام. من در فراخوان اولیه در حالی که برای هر یک از شرکت‌کنندگان در سمینار استدلال کردم تا [هر کدام] حوزه خاصی از تاریخ‌نگاری مدرن ایران را انتخاب کنند، تأکید من بر آن بود که فصل مشترک ما ممکن است آزمودن راهی باشد که در حال حاضر بررسی ما از گذشته را بازسازی کرده است. در همین زمان، بر نیاز به بررسی چگونگی تاریخ‌نگاری ایران، تعامل با فرهنگ سیاسی کشور [ایران] در قرن بیستم تأکید کردم. در این کنفرانس، همکاری مهمی در زمینه خواندن تاریخ‌نگاری جدید ایران مانند تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایان، تاریخ‌نگاری ملی‌گرای سرزمینی، تاریخ‌نگاری ملی‌گرای سرزمینی، تاریخ‌نگاری توطئه‌آمیز، تاریخ‌نگاری مارکسیستی، تاریخ‌نگاری پیرامونی و تاریخ‌نگاری جنسیتی پرداخته شود. این کنفرانس، زمینه را برای پروژه‌های آتی در زمینه نقش تاریخ‌نگاری در شکل دادن به فرهنگ سیاسی کشور آماده کرد.